

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در فروعی است که پس از آن که قائل به اجزا شده و گفتیم صبی ممیز اگر قبل از مشعر بالغ بشود، حجتش مجزی از حجة الاسلام است. فرع اول آن است که آیا تجدید نیت لازم است؛ یعنی حال که صبی بالغ شد، پیش از آن به نیت حج استحبابی این حج را انجام داده، اگر بخواهد تبدیل به حجة الاسلام بشود، آیا تجدید نیت لازم است یا خیر؟ یعنی آیا باید حج واجب را نیت کند؟ بیان شد که در اینجا باید ادله‌ای که دلالت بر اجزاء دارد را بررسی کنیم. بیان شد که مرحوم والد ما قائل به لزوم تجدید نیت است و دو قسمت از کلام ایشان بیان شد.

قسمت سوم دیدگاه والد معظم (قدس سره)

ایشان می‌فرماید: «استندنا فی الحكم بالاجزاء الى ما ذكرنا من ضم روايات «من أدرك المشعر فقد أدرك الحج» إلى الإطلاق في رواية الجارية الدالة على ان عليها الحج إذا طمئت [مراد روایت اسحاق بن عمار است] فاللزام الحكم بلزوم تجديد نية الإحرام؛ باید حکم کنیم به این که تجدید نیت لازم است، «لأن مقتضى ذلك الدليل وجوب الحج بالبلوغ»؛ زیرا دلیل «من أدرك المشعر» اقتضا دارد وجوب حج را به سبب البلوغ، «لفرض التمكن منه بسبب ادراك المشعر و هذا لا ينافي لزوم التجديد بعد كون مقتضى القاعدة ذلك»^[1]؛ این منافات ندارد که بگوئیم تجدید نیت لازم است.

بنابراین ایشان می‌فرماید اگر روایات من ادرك را ضمیمه کنیم به آن اطلاق روایت اسحاق بن عمار (که معلوم می‌شود ایشان همان اطلاق را پذیرفتند، اما ما آن را نپذیرفتیم)، روایات «من ادرك» همین مقدار دلالت دارد که الآن به سبب تمکن از مشعر، می‌تواند حج را درک کند، اما منافات ندارد که بگوئیم تجدید نیت لازم است. لذا فتوای ایشان این است که تجدید نیت لازم است. بعد می‌فرماید مضافاً به این که قاعده، اقتضای لزوم تجدید نیت را دارد.

به نظر ما، از این روایات «من ادرك» يك انقلابی استفاده می‌شود، «من ادرك المشعر فقد أدرك الحج»؛ یعنی اگر کسی جامعاً للشرایط مشعر را ادراك کرد هر چند در بقیه اعمالی که تا به حال انجام داده، جامع للشرایط نبوده، این شخص خود به خود حجة الاسلام را ادراك کرده است.

دیدگاه محقق خویی (قدس سره)

محقق خویی (قدس سره) نیز قائل به عدم لزوم تجدید نیت است به همین بیان انقلاب شرعی قهری هم استدلال می‌کنند. سه تعبیر

در کلام ایشان است، کسی که بالغاً مشعر را درک کرده، يك انقلاب شرعی (نه انقلاب تکوینی) به وجود می‌آید و شارع این حج را به حجة الاسلام منقلب می‌کند. بنابراین، این انقلاب را شارع ایجاد کرده و قهراً هم هست، چه این صبی بداند و چه نداند، چه بخاهد و چه نخواهد، این می‌شود حجة الاسلام.

به بیان دیگر، ما از کسانی که می‌گویند تجدید نیت لازم است (همانند مرحوم والد ما)، سؤال می‌کنیم حال اگر این بخاهد تجدید نیت نکند و بر همان استحباب ادامه بدهد، آیا می‌تواند؟ مسلماً نمی‌تواند. بنابراین، کسانی که قائل به لزوم تجدید نیت هستند، باید ملتزم به این مطلب بشوند که این شخص اگر تجدید نیت نکرد، می‌تواند همان حج استحبابی خودش را ادامه دهد، در حالی که لسان این روایات (که در گذشته بیان شد در مقابله با روایات دیگر، این روایات «من ادرك» يك حکومتی دارد که در جواب صاحب المرتقی این مطلب را گفتیم که این روایات «من ادرك» می‌گویند وقتی قبل از مشعر بالغ شد، من شارع این حج مستحبی این شخص را از ابتدا به منزله حج واجب قرار می‌دهم؛ یعنی انقلاب شرعی قهری آن است که صبی بعد از بلوغ، نمی‌تواند بگوید من از حال به بعد می‌خواهم به نیت استحبابی ادامه بدهم.^[2]

بنابراین، به نظر ما روایات «من ادرك» دالّ بر انقلاب است؛ یعنی این حجّ، خود به خود به حج واجب منقلب می‌شود و نیازی به تجدید نیت ندارد (که شخص بگوید حال من نیت وجوبی کنم)، بلکه خود به خود تبدیل می‌شود، شبیه آن مطلبی که در روزه يوم الشك هست که اگر شك داریم اول ماه رمضان است یا نه، بنیة الاستحباب روزه بگیریم، اگر بعداً معلوم شد این روز اول ماه رمضان بوده که «ينقلب إلى الوجوب»، چطور در آنجا مسئله اینطور است با این که این به نیت استحباب شروع کرده، در اینجا نیز مسئله انقلاب است.

ارزیابی دیدگاه محقق خویی(قدس سره)

در این عبارت محقق خوئی(قدس سره) قائل به انقلاب است و می‌فرماید اقوی آن است که نیاز به تجدید نیت نیست به خاطر انقلاب شرعی قهری، بعد می‌گویند: «لاطلاق النصوص الدالة على الاجزاء»، این اطلاق يك دلیل دیگری است؛ یعنی ما این انقلاب را از روایت «من ادرك» استفاده می‌کنیم و توجهی به اطلاق نداریم، اگر بخواهیم به روایت عبد تمسك کنیم، بعد از این که از روایات عبد الغاء خصوصیت کنیم، می‌گوئیم اطلاق دارد.

ایشان می‌فرماید: «لإطلاق النصوص الدالة على الإجزاء، فإنّ هذه النصوص في الحقيقة تخصيص لما دلّ على اعتبار الحرية»؛ این نصوص (یعنی همان نصوص عبد؛ چون در اینجا روایاتی داریم که عبد قبل المشعر اگر آزاد شد، این حجّ او حجة الاسلام می‌شود)، تخصیص نسبت به آن دلایلی است که می‌گوید از ابتدا باید حریت باشد، «و مقتضاه اعتبار الحرية بهذا المقدار و عدم اعتبارها في جميع افعال الحج و اعماله قلب النية أو لم يقلبها بل التعبير بالانقلاب مسامحی».

پرسش مطرح آن است که آیا ایشان می‌خواهد از کلام اول خود عدول کند یا خیر؟ یعنی آیا می‌خواهد بگوید ما از اطلاق این روایات استفاده می‌کنیم و این اطلاق روایات، دلالت بر عدم لزوم تجدید نیت دارد و دیگر کاری به انقلاب نداریم یا این که می‌خواهند از این روایت «من ادرك المشعر» انقلاب را اثبات کنند؟!

ایشان در پایان می‌فرماید: «مقتضى هذه النصوص أن الحرية من المشعر و ما بعده كاف في حجة الإسلام، و لا تضر الرقية في إتيان الأعمال السابقة على المشعر، بل مقتضى الإطلاق أنه لو كان جاهلاً بالموضوع و لم يعلم بانعتاقه، أو كان جاهلاً بالحكم، كما إذا علم بالانعتاق و لم يعلم الحكم بالإجزاء حتى يحدد النية، هو الاكتفاء و إجزاؤه عن حجة الإسلام، فما نسب إلى جماعة من وجوب تجديد النية لا وجه له»^[3]

ثمره این که بگوئیم نیت لازم است یا لازم نیست، آن است که اگر عبد جاهل به موضوع باشد و خبر نداشته باشد که مولایش او را آزاد کرده یا این که خبر دارد مولایش او را آزاد کرده، ولی حکم را نمی‌داند (یعنی نمی‌داند اگر قبل المشعر آزاد بشود این حج او حجة الاسلام می‌شود) تا این که بخواهد تجدید نیت کند، می‌فرماید مقتضای اطلاق، اکتفای از حجة الاسلام است.

دیدگاه برگزیده درباره تجدید نیت

بنابراین، ما برای عدم لزوم تجدید نیت به این انقلاب تمسک کرده و می‌گوئیم وقتی که این حجّ به حجة الاسلام انقلاب پیدا می‌کند، این انقلاب به این معناست که چه بخواهد و چه نخواهد می‌شود حجة الاسلام، لازم نیست که نیتش را تجدید کند، اما مسئله تمسک به اطلاق يك حرف دیگری است.

به نظر ما اگر از روایات عبد الغاء خصوصیت کردیم، برای ما نحن فيه اجزاء را می‌فهمیم، اما از کجای روایات عبد استفاده کنیم نیت لازم نیست؟! روایات عبد می‌گوید اگر قبل المشعر عبد بودن از بین رفت این مانع برطرف بشود، اما با لزوم تجدید نیت منافات ندارد، ولی انقلاب با لزوم تجدید نیت منافات دارد.

به بیان دیگر، اگر می‌گویید از روایات «من أدرك المشعر» استفاده می‌کنیم که این حجّ مستحبی، به حجة الاسلام انقلاب پیدا می‌کند؛ یعنی چه بخواهد و چه نخواهد منقلب شده و نیازی به تجدید نیت ندارد. بنابراین، به نظر ما در عبارات محقق خویی (قدس سره)، مقداری بین تمسک به انقلاب و بین مسئله اطلاق خلط شده است. این اطلاق را نسبت به انقلاب نیت قبول نداریم نه این که بگوئیم اصلاً اطلاق ندارد، بلکه اطلاق این روایات تنها نسبت به برطرف شدن مانع است، اما بقیه شرایط باید باشد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] «و اما لو منعنا إلغاء الخصوصية في روایات العبد و منعنا وحدة الطبيعة و اتحاد الحقيقة بل قلنا بالتعدد و التکثر و استندنا في الحكم بالاجزاء الى ما ذكرنا من ضم روایات «من أدرك المشعر فقد أدرك الحج» إلى الإطلاق في رواية الجارية الدالة على ان عليها الحج إذا طمئت فاللزام الحكم بلزوم تجديد نية الإحرام لان مقتضى ذلك الدليل وجوب الحج بالبلوغ لفرض التمكن منه بسبب إدراك المشعر و هذا لا ينافي لزوم التجديد بعد كون مقتضى القاعدة ذلك لفرض اختلاف الحقيقة و تعدد الطبيعة و بعبارة أخرى بعد كون اللزوم بحسب القاعدة تجديد النية ليس هناك ما يدل على عدم اللزوم و الاكتفاء بالنية الأولى كما لا يخفى فالحكم في هذه الجهة مبني على ملاحظة دليل الاجزاء و الثمرة بين القولين تظهر في الفرعين المذكورين في كلام السيد - قدس سره - في العروة.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج؛ ج 1، ص: 67.

[2] «بعد الفراغ عن إجزاء حجّه عن حجة الإسلام إذا أدرك المشعر معتقاً هل يشترط في الإجزاء تجديد النية، و قلبها إلى حجة الإسلام أو لا، بل هو انقلاب شرعى قهرى؛ الظاهر هو الثانى، لإطلاق النصوص الدالة على الإجزاء، فإنّ هذه النصوص في الحقيقة تخصيص لما دل على اعتبار الحرية، و مقتضاه اعتبار الحرية بهذا المقدار، و عدم اعتبارها في جميع أفعال الحجّ و أعماله، قلب النية أم لم يقلبها، بل التعبير بالانقلاب مسامحى.» موسوعة الإمام الخوئى؛ ج 26، ص: 39 - 40.

[3] موسوعة الإمام الخوئى، ج 26، ص: 41 - 40.